

مجله زبان و ادبیات عربی (مجله ادبیات و علوم انسانی سابق) (علمی - پژوهشی)، شماره یازدهم - پاییز و زمستان ۱۳۹۳

دکتر علی باقر طاهری‌نیا (استاد گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران)  
سبحان کاووسی (دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران)  
دکتر سید مهدی مسبوق (دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران، نویسنده مسؤول)

### بررسی اصول و شیوه‌های نقد ادبی نزد ابوالقاسم السبّتی (با تکیه بر کتاب رفع الحجب المستوره عن محاسن المقصوره)

#### چکیده

متقدمان ادبی در سنجش آثار ادبی شیوه‌ها و معیارهایی دارند که بر اساس آن هر آثار ادبی را مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌دهند. این معیارها و شیوه‌ها از دیرباز مورد توجه ناقدان ادب عربی قرار گرفته و آنان به فراخور عوامل مختلف تاریخی، ادبی و اجتماعی، آثار هم‌عصران و پیشینیان خود را مورد نقد و ارزیابی قرار داده‌اند؛ از جمله این دوره‌ها عصر بنی‌احمر در اندلس، یا همان اسپانیای اسلامی است که در آن شاهد ظهور جنبش ادبی گسترده و حضور بیش از یک صد تن از متقدمان ادبی می‌باشیم. هر کدام از این ناقدان تعریفی از شعر ارائه نموده و اصطلاحات خاصی در حوزه نقد به کار برده‌اند و آثار مختلفی در این زمینه به جای گذاشته‌اند که بسیاری از آن‌ها دستخوش حوادث روزگار گشته و به دست ما نرسیده است. از نامدارترین ناقدان این دوره ابوالقاسم محمد بن الشریف السبّتی ادیب سده هشتم هجری، صاحب کتاب «رفع الحجب المستوره عن محاسن المقصوره» است که در آن به شرح قصیده مقصوره حازم قرطاجنی ادیب و شاعر اندلسی سده هفتم می‌پردازد. این کتاب افزون بر ارزش‌های بلاغی، نحوی و زبانی شامل بسیاری از آراء نقدی نویسنده است که از مهم‌ترین آن‌ها جایگاه لفظ و معنا، سرقت‌های شعری و موازنه شاعران می‌باشد. نوشتار حاضر بر آن است که شیوه‌ها و معیارهای نقدی السبّتی در شرح قصیده مقصوره حازم قرطاجنی را در سه مقوله جایگاه لفظ و معنا، موازنه بین شعرا و سرقت‌های ادبی مورد بحث و بررسی قرار دهد.

**کلیدواژه‌ها:** نقد، السبّتی، لفظ و معنا، سرقت، موازنه.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۳/۱۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۲/۲۷

sobhan.kavosi@yahoo.com

پست الکترونیکی: btaherinya@yahoo.com

smm.basu@yahoo.com

## مقدمه

علوم بلاغت و زبان‌شناسی و به تبع آن علم نقد عموماً از مهم‌ترین علوم در عرصه ادبیات به شمار می‌آیند که ادیبان و ادب‌پژوهان از دیرباز به آن توجه داشته‌اند. از جمله آن‌ها ابوالقاسم محمد الشریف السبّتی (متوفی ۷۶۰هـ) است. السبّتی بر مقصوره<sup>۱</sup> حازم قرطاجنی شرحی با عنوان «رفع الحجب المستوره عن محاسن المقصوره» نوشته که در آن این چکامه را بر اساس اصول و معیارهای شناخته شده عصر خود مورد سنجش و ارزیابی قرار داده است. لذا نوشتار حاضر بر آن است با بررسی این شرح، آراء نقدی این ادیب اندلسی را مورد بررسی و تحلیل قرار دهد تا از این رهگذر به پرسش‌های زیر پاسخ گوید:

۱. آیا می‌توان این شرح را در زمره کتاب‌های نقدی دوره اندلس برشمرد؟
۲. اصول و شیوه‌های نقدی السبّتی در این کتاب چیست؟
۳. آیا السبّتی در بیان آراء نقدی خود جانب انصاف را رعایت کرده است؟
۴. آیا السبّتی در آراء نقدی خود نوآوری داشته یا دنباله‌رو ناقدان پیش از خود بوده است؟

## روش تحقیق

در انجام این پژوهش با مطالعه بحث‌های مرتبط با نقد دوره اندلس، داده‌ها گردآوری شده است و با بررسی کتاب «رفع الحجب المستوره عن محاسن المقصوره» نظرات و دیدگاه‌های نقدی السبّتی مشخص و مورد تحلیل قرار گرفته، سپس این تحلیل‌ها بر اساس معیارهای معروف در نزد اکثر ناقدان دسته‌بندی گردیده است. بنابراین پژوهش حاضر از نظر هدف، کاربردی و از نظر روش، توصیفی-تحلیلی می‌باشد.

## پیشینه پژوهش

در مورد این کتاب رساله‌ای در مقطع دکترا در دانشگاه أم‌القری با نام «المسائل النحویه و الصرفیه فی کتاب رفع الحجب المستوره عن محاسن المقصوره» به قلم عصام بن عبدالعزیز الخطیب در زمینه آراء نحوی السبّتی نوشته شده است. محمد الحجوی محقق کتاب «رفع

۱. مقصوره در اصطلاح عروضیان به قصیده ای گفته می‌شود که روی آن حرف الف باشد.

الحجب المستوره عن محاسن المقصوره» کتابی با عنوان «ابوالقاسم الشریف السبّتی حیات‌ه و آثاره الأدبیه اللغویه و البلاغیه» نوشته است که در آن علاوه بر زندگی‌نامه السبّتی به مباحث بلاغی مطرح شده در این کتاب نیز پرداخته است. لیکن هدف نوشتار پیش‌رو بررسی اصول و روش‌های نقدی السبّتی در شرح مقصوره حازم قرطاجنی است و در ضمن آن می‌کوشیم به پژوهشگران حوزه نقد ادب عربی یادآور شویم که در بیان آراء و اصول نقدی متقدمان، تنها به بررسی کتاب‌های نقدی قرن دوم و سوم در عصر عباسی بسنده نکنند و به اصول و شیوه‌های نقدی دوره‌های بعد به‌خصوص قرن هشتم نیز بپردازند.

### ابوالقاسم السبّتی

السبّتی در شهر سبته متولد و به همان‌جا منسوب شد. او بیش‌تر دوران زندگی خود را در اندلس سپری کرد. محل تولدش در سبته به تاریخ ۶۹۷ هجری و به روایتی دیگر ۶۹۹ هجری بوده که اولی مشهورتر است. او زیر نظر پدرش تعلیم یافت و حافظ قرآن شد و همچنین شاگرد ابوعبدالله ابن هانی بود و در فراگیری ادبیات از او بهره فراوان برد. از آثار او می‌توان به "رفع الحجب المستوره عن محاسن المقصوره" و "ریاضه الأبی فی شرح قصیده الخزرجی فی العروض و القافیه"، اشاره کرد (ابن الخطیب، ۱۴۲۴: ۱۱۳). السبّتی از بسیاری از دانش‌های زمانه، به‌خصوص علوم عربی که از ویژگی‌های دانشمندان آن عصر بود اطلاع داشت. از دیگر علوم که در آن‌ها تخصص یافت می‌توان به علوم شریعت، زبان‌شناسی، نحو، بلاغت، نقد، عروض و قافیه اشاره کرد (السبّتی، ۱۴۱۸: ج ۱، ۴۷). لسان‌الدین بن خطیب تاریخ وفات السبّتی را سال ۷۶۰ هجری دانسته است.

### روش نقدی السبّتی

با وجود این‌که السبّتی در شرح مقصوره حازم دانش‌های مختلفی را در هم آمیخته است؛ اما دانش نقد شعر در اولویت این علوم قرار گرفته و نویسنده کوشیده است تا ابیات مقصوره را علاوه بر شرح و بیان نکات بلاغی، مورد نقد و ارزیابی قرار دهد و آن‌ها را با اشعاری از متقدمان و متأخران مقایسه کند. السبّتی در این نقد خود روش ذوقی را به‌کار می‌گیرد و معانی

کلمات و عبارت‌ها را نقد و با سایر شاعران مقایسه می‌کند، سپس میزان تأثیرگذاری هر کدام را بر شنونده بررسی می‌کند. اشعاری که او برای مقایسه با اشعار حازم برمی‌گزیند متعلق به دوره خاصی نیستند و معیار انتخاب او، شعرهای نیکو و بنام شاعران متقدم و متأخر می‌باشد. اصول و شیوه‌های نقدی او در شرح این مقصوده بر سه روش مبتنی است: لفظ و معنا، سرقت‌های ادبی و موازنه که در ادامه به توضیح و تبیین هر یک از آنها می‌پردازیم.

### لفظ و معنا

لفظ و معنا یکی از مهم‌ترین اصول نقدی نزد ناقدان قدیم به شمار می‌آید. آنچه که هر کدام از ناقدان در این مورد بدان توجه می‌کنند کیفیت و زیبایی صفات مخصوص لفظ و معنا می‌باشد تا میزان اثرگذاری هر کدام از این دو را در زیبایی متن عنوان کنند. به همین خاطر این دیدگاه بسیاری از ناقدان را واداشته است تا یک تقسیم منطقی بین لفظ و معنا ایجاد کنند که از این سه تقسیم‌بندی خارج نمی‌باشد: ۱- گروهی در مورد برتری لفظ یا معنا و بی‌ارزش بودن هر یک از آنها در برابر دیگری بحث می‌کنند. ۲- گروهی با تأکید بر اهمیت هر یک از آن دو، لفظ را بر معنا ترجیح می‌دهند. ۳- گروهی معنا را بر لفظ مقدم می‌دانند و لفظ را کم ارزش می‌پندارند.

جایگاه لفظ و معنا یکی از مهم‌ترین معیارهای نقدی و بلاغی است که ذهن بسیاری از ناقدان و ادبای قدیم و جدید را به خود مشغول کرده است. این توجه تنها محدود به ناقدان عرب نبوده بلکه ناقدان غربی نیز به این مساله توجه داشته‌اند (ر.ک: العماری، ۱۴۲۰: ۲۵). این بحث ابتدا توسط جاحظ آغاز شد که در این خصوص می‌گوید: «هر کس در پی معنایی بزرگ است، باید برای آن لفظی بزرگ بیابد، چرا که حق یک معنای شریف سخن شریف است، و حق هر دوی آنها این است که آن دو را از آنچه باعث تباهی و بی‌ارزشی می‌شود، مصون نگه داری» (الجاحظ، بی‌تا: ۱۳۶).

ناقدان بسیاری در مورد لفظ و معنا نظر داده‌اند که در اینجا به برخی از این نظرات اشاره می‌شود. جاحظ در این باره می‌گوید: «معانی به راحتی در دسترس می‌باشند و عجم و عرب و

بیابان‌گرد و روستایی و شهر نشین همگی آن را می‌فهمند، مهم به‌کارگیری وزن و انتخاب لفظ، سهولت تلفظ، زیبایی طبع و برتری سبک است، به همین دلیل شعر، یک صنعت و نوعی بافت و گونه‌ای از تصویر می‌باشد» (الجاحظ، ۱۹۶۹: ۱۳۱). جاحظ از طرفداران برتری دادن لفظ بر معنا به‌شمار می‌آید. ابن طباطبا نیز در نقد لفظ و معنا سه تقسیم‌بندی انجام داده است: «کلامی را که معنای آن کامل و لفظ آن شیوا، یا معنای آن نیکو و لفظ آن لطیف باشد، نیکو می‌پندارد و سخنی را که معنی بی‌روح و لفظ بیهوده دارد نمی‌پسندد و آنچه را که معنایش واهی و لفظش نیکو و یا معنایش صحیح و لفظش پوسیده باشد را در درجه‌ای بین این دو قرار می‌دهد» (ر.ک: ابن طباطبا، ۲۰۱۱: ص ۵۴). از این رو او برای هر یک از لفظ و معنا ارزش و جایگاهی یکسان قائل است.

#### لفظ و معنا در نزد السبّتی

اولین موردی که نظر ما را پیرامون ارتباط لفظ و معنا در نزد السبّتی جلب می‌کند سخن او در مقدمه شرح مقصوده حازم است که در آن می‌گوید: «معانی به مانند مرواریدهایی می‌مانند که اندیشه را در خود فرو می‌برند و الفاظی که آن معانی را در بر می‌گیرند، مانند صدف‌هایی هستند که مروارید معنا را در بر می‌گیرند». السبّتی در این گفته خود معانی را به مرواریدهای داخل صدف و الفاظ را به خود صدف تشبیه می‌کند؛ گویا الفاظ ظرف معنی هستند. او در تاکید و اثبات گفته خود به ابیات زیر استناد می‌کند:

كَذَا يَفْتِقُ الْمُزْنَ الْكِمَامَ عَنِ الزَّهْرِ      تُبْدِي الدِّيَاجِي عَنِ سَنَا الْأَنْجَمِ الزُّهْرِ  
كَمَا تُمْ لَفْظًا وَ الْمَعَانِي أَزَاهِرًا      وَ صُبْحُ بَيَانٍ تَحْتَ لَيْلٍ مِنَ الْحَبْرِ

معنی: ابر غلاف گل را می‌شکافد و تاریکی، ستارگانی درخشان را آشکار می‌سازد. الفاظ به-سان غلاف گل و معانی شکوفه‌های آن هستند و سپیده سخن زیر سیاهی مرکب پنهان شده است

او لفظ و معنا را از هم جدا نمی‌داند و پیوند میان آن دو را همچون پیوند روح و جسم می‌پندارد لیکن معنا را اصل و جوهر می‌داند. از جمله دلایل آن نیز به موارد زیر می‌توان اشاره نمود:

۱. توجه به واژه «اعراض». حازم در مقدمه کتاب خود این‌گونه آورده است: «و غاص لها الخاطر فی بحار الأعراض، علی درر أصدافها و جواهرها أعراض» السبتي در شرح این واژه می‌گوید: «منظور از آن، أعراض کلام است که عده‌ای گفته‌اند منظور از آن، کلام‌هایی هستند که در معنا به یکدیگر شبیه هستند و اعراض همان انواع توریه‌ها، کنایه‌ها، اشاره‌ها و... است که در زیبایی کلام مورد استفاده قرار می‌گیرد (ر.ک: السبتي، ۱۴۱۸: ۱۳۵).

۲. به‌کار بردن آرایه‌های بدیعی: معنی هر اندازه در برگرفته انواع محسنات بدیعی همچون توریه، تخیل و تضمین باشد، زیباتر و قوی‌تر می‌گردد و اگر این محسنات در خدمت معنا باشند وظیفه خود را به خوبی انجام داده‌اند:

قالوا: ابوبکر متی	ما حَضَرَ الأَكْلُ طَلَعُ
و إن تَكُنْ وليمه	يخبُّ فيها و يَضَعُ
ما أعجب سعدَ الذی	ساعداً ذلک اللُّكْعُ
فقلْتُ: حقاً قلتم	لكنه سَعِدُ بُلْعُ

معنی: گفتند هر وقت غذا آماده شود ابوبکر حاضر می‌شود و اگر ولیمه‌ای باشد شتابان به آنجا می‌رود و می‌نشیند. عجب سعادت‌ی نصیب کسی می‌شود که این انسان پست را کمک کند گفتم: راست می‌گویید او مانند سعد بلع (زمانی که زمین به سرعت باران را می‌بلعد) است (السبتي، ۱۴۱۸: ۵۶۹).

در ابیات فوق توریه به‌کار رفته است. این توریه باعث می‌شود معنای مورد نظر تحقق یابد و خیال شعری که بر آن تکیه شده تقویت گردد. السبتي معنا را از علم بدیع جدا نمی‌داند و معتقد است آرایه‌های بدیعی باعث تقویت معنا می‌گردد.

۳. به‌کارگیری تضمین: السبتي معتقد است که به‌کارگیری اشعار پیشینیان در شعر باعث زیبایی و تاثیرگذاری بیشتر آن می‌شود. از این رو از حازم قرطاجنی هنگامی که اشعاری از

امرؤالقیس را در مدح پیامبر(ص) تضمین می‌کند، تمجید می‌کند و می‌گوید: «حازم قرطاجنی به نیکویی اشعار امرؤالقیس را در قصیده خود تضمین نموده و معانی آن را در مدح رسول خدا(ص) به کار برده است (همان: ۵۵۱-۵۵۲):

نَبِيٌّ هَدَىٰ قَدْ قَالَ لِلْكَفْرِ نَوْرَهُ  
«الَا أَيُّهَا اللَّيْلُ الطَّوِيلُ أَلَا انْجَلِي»

معنی: پیامبری که نور هدایتش را به سمت گمراهان رهنمود کرد و به کفر گفت: ای شب طولانی! قصد صبح شدن نداری؟

۴. استخراج یک معنا از معنایی دیگر و دریافت معنای جدید: به عنوان مثال در ابتدای مقصوره حازم چنین آمده است:

وَمَا تَقْضِي عَجَبِي مِنْ كَوْنِهَا  
غَابَتْ وَ عَمْرُ الْيَوْمِ بَاقٍ مَا انْقَضَى

معنی: شگفتی مرا پایانی نیست؛ چه او از میان رفته ولی عمر روزگار هنوز به سر نیامده و ادامه دارد.

السبتی در ذیل این بیت می‌گوید: معنای این بیت، تداعی گر بیت زیر از متنبی است:

رَأَتْ وَجَهَ مَنْ أَهْوَى بِلَيْلٍ عَوَازِلِي  
فَقُلْنَ نَرَى شَمْساً وَ مَا طَلَعَ الْفَجْرُ

معنی: سرزنش کنندگان شب هنگام چهره یار را دیدند و گفتند خورشیدی را می‌بینیم در حالی که هنوز سپیده ندیده است.

و یا این بیت ابن الزقاق از شاعران اندلس:

عَلَى عَاتِقِي مِنْ سَاعِدِيهَا حَمَائِلُ  
وَ فِي خَصْرِهَا مِنْ سَاعِدِي وَشَاح

معنی: دستان او بر دور گردن من همچون حمایل شمشر و بازوی من بر کمر او همچون کمربندی مرصع نشان بود (السبتی، ۱۴۱۸: ۳۷۱-۳۷۳).

السبتی در شرح این بیت چنین می‌گوید: «سزاوار است که معانی بدیع و زیبا اخذ و با الفاظی تازه و عباراتی بکر بازگو شود تا سخن دوم از معنای نخست برتر و زیباتر گردد، در غیر این صورت اخذ و تکرار معنای نخست جز رسوایی و فضاحت چیزی در پی ندارد» (همان: ۱۰۴۴).

۵. توجه به عقاید اسلامی: چنانچه معنایی با مبانی و اصول اخلاقی اسلام در تعارض باشد السبّتی آن را تأیید نمی‌کند و ژاژخایی‌ای بیش نمی‌داند، به عنوان مثال در بیت زیر:

و الشمس ما ردت لغير يوشع  
لما غزا و لعلیٰ إذ غفا

معنی: خورشید برای کسی جز یوشع هنگام جنگ و علی هنگام خواب، بازنگشته است. در مورد این بیت و ابیات پیش از آن آورده است: «شاعر باید در تشبیه آوردن از ذکر نام پیامبران خودداری کند. این کار مخالف با شان و منزلت آنان و مغایر با اصول و مبانی دینی است به خصوص اگر هدف از تشبیه، مبالغه‌گویی باشد» (همان: ۲۲۲):

ملكٌ حَكِي مُلْكٌ سُلَيْمَانَ الَّذِي  
لَمْ يَتَّجِرْ لغيره و لا انْبَغِي

معنی: تاج و تخت او یه‌سان تاج و تخت سلیمان است که به کسی جز او روی نیاورد و کسی جز او شایسته چنین حکومتی نمی‌باشد.

السبّتی در ذیل بیت فوق می‌گوید: «دوست ندارم که ابوالحسن اجازه دهد پادشاهی‌اش را با ملک سلیمان مقایسه کنند؛ زیرا بین آن دو چنین شباهتی وجود ندارد و تخت پادشاهی او هم-ردیف تخت سلیمان(ع) نمی‌باشد، امیدوارم منظورش این باشد که وسعت ملک هیچ پادشاهی به اندازه قلمرو او نیست تا تنها از آن معنای گسترده‌گی قلمرو برداشت شود و از مبالغه به خدا پناه می‌بریم» (همان، ۴۱۷-۴۱۹).

السبّتی در این ابیات اشاره می‌کند که اسم انبیاء و پیامبران مبارک است و تشبیه و مبالغه را شایسته آنان نمی‌داند. همچنین آوردن مطالب دینی را در مضامین طنز و مطایبه‌آمیز جایز نمی‌داند. او در نهایت عذر حازم را خواسته و منظور او را بر بهترین معنا حمل نموده است.

#### موازنات شعری

موازنات شعری در نتیجه سرقت‌های شعری به وجود آمد و به نظر می‌رسد اولین کسی که (موازنات) را مورد توجه قرار داد و به تاریخ قدیم و جدید عربی معرفی کرد جاحظ باشد. (بچه، ۱۴۲۶: ۱۰۲). در کتاب رفع الحجب المستوره که موضوع بحث این مقاله می‌باشد موازنات فراوانی وجود دارد که شارح بین شاعران و حازم قرطاجنی و یا بین دیگر شاعران



انجام داده است. احسان عباس در مورد معیار برتری شاعر یا نویسنده‌ای بر شاعر یا نویسنده دیگر می‌گوید: «یکی از روش‌های بررسی مراتب ادبا این است که به قصاید دو شاعر نیک بنگریم و بهترین آن‌ها را انتخاب کنیم، هر کدام که نسبت به دیگری نسبتاً بهتر و برتر بود، حکم به برتری آن دهیم. راه دیگر این است که به دیوان هر دو نگرسته شود، با توجه به تعداد و نوع قصاید موجود در دیوان‌های آن دو برتری هر یک بر دیگری مشخص می‌شود. به عنوان مثال اگر دیوان یکی از آن‌ها پنج هزار بیت داشته باشد که چهار هزار بیت آن مورد قبول و خوب باشد ولی در دیوان دیگری شش هزار بیت باشد و چهار هزار بیت مورد پسند یافت شود، به نسبت، دیوان پنج هزار بیتی از دیوان شش هزار بیتی برتر است. برای تشخیص جایگاه نویسندگان نیز از این روش می‌توان استفاده کرد» (عباس، ۱۹۹۷: ۱۱۲). به طور کلی موازنه‌هایی که السبتي در شرح مقصوره انجام داده است به دو دسته تقسیم می‌شوند. موازنه بین خود شاعران و موازنه بین ابیات شعری آنان.

#### موازنه بین شاعران

در این نوع موازنه السبتي شاعران برخی دوره‌ها را بر دوره‌های دیگر برتری می‌دهد و گاهی حتی شاعران دوره خود را بر شاعران قدیم و جدید ترجیح می‌دهد. از جمله آن‌ها برتری دادن حازم قرطاجنی بر دیگر شاعران است که در مورد او این چنین می‌گوید: «هنگامی - که در مقصوره حازم تأمل کردم دریافتم که انواع مختلفی از زیبایی‌ها در آن وجود دارد و فنون مختلف بیانی و فواید کلی علوم زبانی را در بر می‌گیرد، انواع واژگان غریب در آن یافت می‌شود، و به خاطر فواید و توصیفات و ضرب‌المثل‌های وارده، و اشاره به وقایع و حوادث و شیوه‌های بیانی، به عنوان دیوان عرب شناخته می‌شود. از ابوالحکم ابن‌مالک بن مرحل در مورد مقصوره حازم شنیدم که می‌گفت: من نمی‌گویم این شعر است بلکه می‌گویم این دیوانی علمی است. برخی از بزرگان به نقل از خمیس التلمسانی که از سرآمدان بلاغت و شعر بود، گفته‌اند: «من حازم را ملاقات کرده‌ام، اما حازم بسیار والاتر از آن است که درک شود، به همین

خاطر تصمیم گرفتم شرحی بر زیبایی‌های این دیوان بنویسم» (ر.ک: السبیتی، ۱۴۱۸: ۱۱۳-۱۱۵).

بر اساس آنچه گفته شد السبیتی به طور واضح به برتری حازم بر سایر شاعران اشاره می‌کند و حتی اشعار او را با ابیاتی از سایر مقصوده‌ها مقایسه می‌کند و حکم به برتری حازم می‌دهد و برای اثبات این برتری، به سخن ابن مالک المرحل، نحوی معروف و التلمسانی از سرآمدان بلاغت، استناد می‌کند.

از دیگر موازنه‌های او می‌توان از سخن او در مورد ذوالرمه یاد کرد که می‌گوید: ذوالرمه در هر موضوعی که سخن می‌گفت شاعری سخنور و بی‌بدیل بود. در ادامه به نقل از اصمعی می‌گوید: «هیچ عاشقی مانند ذوالرمه ندیدم که به زیبایی بتواند از عشق شکایت کند، به بهترین وجه سخن بگوید و بهترین پاسخ را به دوستش بدهد، و در پایان با بهترین روش از او پوزش بطلبد» (همان: ۳۲۰-۳۲۱). در موازنه‌ای دیگر جریر را بر فرزدق ترجیح می‌دهد و سخنش را در ابتدا با بیان جایگاه جریر و فرزدق و اخطل شروع می‌کند: «جریر و فرزدق و اخطل بر شاعران اسلامی که دوران جاهلی را درک نکرده‌اند برتری دارند. جریر از میان آن سه، بهترین در تشبیب بود و خود او چنین می‌گوید: اگر این سگ‌هایی که مرا هجو می‌کنند نبودند چنان تشبیب می‌نمودم که پیرزن به یاد جوانی‌اش گریه و شیون سر دهد (همان: ۳۲۳). او در تایید این ادعای خود به بیت زیر از جریر استناد می‌کند:

وَدَعَ أَمَامَهُ حَانَ مَنكَ رَحِيلٌ  
إِنَّ الْوَدَاعَ لِمَنْ تُحِبُّ قَلِيلٌ

معنی: با امامه وداع کن که هنگام کوچ است، به درستی که جدایی از کسی که او را دوست می‌داری سخت و جانکاه است

از دیگر موازنه‌های او، به سخنش درباره‌ی عبدالله ابن خمیس می‌توان اشاره کرد که به گفته‌ی او کلمات و تعابیر مردمی را بی‌هیچ کاستی و تکلفی در شعر خود آورده است؛ چنان‌که این خصوص می‌گوید: اگر شنفری و ثابت ابن جابر و تأبط شرا و السلیک بن عمرو و سایر صعالیک می‌خواستند حالشان را به هنگام دزدی توصیف کنند نمی‌توانستند بهتر از این شعر ابن خمیس بگویند (همان: ۱۵۹۹-۱۶۰۰):

و خُرَّابُ بَدُو إِذَا اسْتَبَحُوا      أَجَابُوا عَوَاءً وَ أَمْوَا النَّبَاحَا

معنی: جنگجویان بیابانگردی که چون ضرورتی پیش آید زوزه می‌کشند و پارس می‌کنند. در جایی دیگر امرؤالقیس را از دیگر شاعران برتر می‌داند و از او به عنوان اشعر الشعراء یاد می‌کند: «هو الذی روی عن النبی(ص) أنه قال فیہ: "أشعر الشعراء و قائدهم إلى النار"». (همان، ۱۳۸۹) و در جای دیگر می‌گوید: امرؤالقیس اولین کسی بود که معانی را لطافت بخشید و بر اطلال و دمن ایستاد و زنان را به آهوان و گاوها و سپاه را به عقاب تشبیه نمود و بین نسیب و سایر موضوعات تفاوت قائل شد و استعاره و تشبیه را به صورتی نیکو به کار برد» (المقدسی، ۱۴۱۰: ۱۲۸)

از دیگر موازنه‌های السبّتی در مورد متنبی است که به شعرحازم در مورد او اشاره می‌کند:

وقد عزا الإحسانَ فی أمثالها      لابن الحُسینِ أحمدٍ من قد عزا

احسان و نیکوکاری را در بین نیکوکاران به حسین بن احمد نسبت دادند. (القرطاجنی،

۱۶۰۳)

السبّتی در مورد این بیت می‌گوید: متنبی متولد کوفه است؛ جایی که یکی از نوادر روزگار از آنجا سر برآورد و گوهر میانی در صنعت شعر گردید. آوازه‌اش در مسیر ماه و خورشید و شهر و روستا پیچید به گونه‌ای که شب‌ها در مورد او می‌سرایند و روزها نامش را حفظ می‌کنند. همچنین گفته شده است که شعر در کوفه یعنی با امرؤالقیس آغاز شد و در کوفه با متنبی به پایان رسید. و در جای دیگر می‌گوید: متنبی چراغ شاعران هم‌عصر خود را به خاموشی برد به جز ابوفراس که او هم اگر جایگاه سلطانی و درباری‌اش نبود به خاموشی می‌گرایید. (ر.ک: السبّتی، ۱۴۱۸: ۱۶۰۳-۱۶۰۵).

#### موازنه بین ابیات شعری

این نوع از موازنه در میان دیدگاه‌های نقدی السبّتی بیشترین سهم را به خود اختصاص داده است. او در این بخش به مقایسه و بررسی معانی ابیات شاعران پرداخته است. به نظر می‌رسد السبّتی کیفیت فنی و هنری را مهم‌ترین معیار برتری می‌داند. به عنوان مثال از جمله بحث‌هایی

که در مورد موازنه ابیات بیان می‌کند، اطراد است. السبّتی در تعریف اطراد می‌گوید: «یکی از انواع بدیع این است که شاعر نام ممدوح یا اجدادش را پی در پی بیاورد به گونه‌ای که هیچ زیادت و حشوی در آن دیده نشود. و اگر در آن تکلفی نباشد نشان‌دهنده توانایی شاعر است» (همان: ۴۰۰) از نمونه‌های اطراد در ابیات حازم، ابیات زیر است:

محمدٌ سلیلٌ یحیی بن اُبی      محمدٌ نجلٌ اُبی حفص الرضا  
مُستنصرٌ بالله منصورٌ به      مؤیدٌ بعونه علی العیدی

معنی: محمد فرزند یحیی ابن ابو محمد فرزند ابو حفص رضا بود. مستنصر بالله به کمک او پیروز می‌شد و بر دشمن فائق می‌آمد.

السبّتی در ادامه نمونه‌ای دیگر از اشعار حازم قرطاجنی را در مورد آرایه ارداف آورده است. الميدانی در تعریف ارداف می‌گوید: «ارداف شبیه به کنایه است با این تفاوت، که در ارداف لفظی که معمولاً دلالت بر معنایی می‌کند ذکر نمی‌شود و به جای آن لفظی دیگر با هدف تحقق یافتن اهداف فکری و بیانی استفاده می‌شود و جز با ترک آن کلمه حاصل نمی‌شود». (المیدانی، ۱۴۱۶: ۱/۸۲۶).

و انساب فی قصر اُبی فهر الذی      بکل قصر فی الجمال قد زری  
قصر تراءى بین بحر سلسل      و سَجَسَج من الظلال قد ضفأ  
بُحیره اُعلی الاله قدرها      قد عذب الماء بها و قد رها  
و مُفعم الأرجاء کم من ناظر      سافر فیهِ من رجأ الی رجأ

معنی: او در قصری زیبا و بی‌مانند ابو فهر است. قصری که در میان دریایی روان و سایه‌ای دلنشین خودنمایی می‌کند. دریایی که خداوند آن را ارج نهاده و دارای آبی زلال و گوارا است. قصری با درختانی انبوه که دیدگان از زیبایی آن خیره می‌مانند.

السبّتی در شرح این ابیات می‌گوید: حازم در بیت آخر (کم من ناظر سافر فیهِ) برای بیان شکوه و عظمت این کاخ گفته که دیدگان به نواحی مختلف آن نظر می‌افکنند. یعنی این‌که

بیننده دائماً در اطراف آن مشغول بازدید است و در مقایسه با آن بیت زیر از امرؤالقیس را - آورده است:

وَرُحْنَا وَ رَاحَ الطَّرْفُ يَنْفُضُ رَأْسَهُ      متی ما تَرَقُّ العَيْنُ فِيهِ تَسَهَّلُ

یعنی: هنگامی که چشمان به او خیره می‌شوند نگاهشان را برای پی بردن به زیبایی او ادامه می‌دهند.

منظورش این است که بیننده به خاطر حسن روی یار از او چشم بر نمی‌دارد و دائماً به او خیره می‌شود.

همان‌گونه که از ابیات فوق به دست می‌آید السبّتی بین شاعران قدیم و جدید تفاوتی قائل نشده و برتری شعر در نزد او تنها بر پایه زیبایی فنی و هنری آن است و برای شعر قدیم به خاطر قدمت آن تعصبی نشان نداده و از تازگی و زیبایی شعر جدید به خاطر جدید بودن آن چشم پوشی نکرده است و در داوری و بررسی ابیات، از هرگونه تعصب پرهیز نموده است. به عنوان مثال در بیت حازم قرطاجنی ضعف او را بیان کرده است، ولی از آنجا که حازم نام ممدوح و سه تن از اجداد او را در یک بیت گنجانده است، بیت وی را می‌ستاید و از دیگر سو شعرهایی که فی‌البداهه و بدون تکلف سروده می‌شوند را تحسین می‌نماید و حازم و دیگر شاعرانی را که در شعر خود تکلف کرده‌اند، مورد انتقاد قرار می‌دهد. افزون بر موازنه شاعران، او در بیان اصطلاحات بلاغی نیز موازنه را به‌کار می‌گیرد. به این حد از موازنه‌های سبّتی بسنده می‌کنیم و در ادامه به بیان مواردی می‌پردازیم که در آنها حازم را بر همگان خود برتر و یا آنان را بر حازم برتر دانسته اشاره می‌کنیم.

#### برتری دادن حازم بر برخی شاعران

السبّتی در ابیات زیر حازم را بر سایر شاعران برتری می‌دهد:

يَا قَاتِلَ اللّٰهِ الْوَشَاهِ فَلَكُمْ	سِرُّ عَلَى الْأَلْسُنِ مِنْهُمْ قَدْ فَشَا
وَقَاتِلَ اللّٰهُ الْحِدَاهِ فَلَكُمْ	شَرُّ عَلَى الْأَفْوَاهِ مِنْهُمْ قَدْ جَرَى
مَا لُمْتُ فِي ذَنْبِ النَّوَى ابْنَ دَايِه	وَلَا بَنَاتِ الْعَيْدِ بَلْ مَنْ قَدْ حَدَا

معنی: خداوند سخن چینانی را که از شما سعایت کردند بکشد که اسرار شما را فاش کردند. خداوند ساریانانی که کزی‌های شما را بر ملا نمودند بکشد. از درد فراق نه از کلاغ‌ها و شترها که از ساریان شکایت کردم.

او در شرح ابیات فوق می‌گوید: شاعر، آواز ساریانان را شر می‌پندارد؛ چرا که آواز آنها شتران را بر این می‌دارد که زودتر به سوی معشوق حرکت کنند (السبتی، ۱۴۱۸: ۲۲۱).

ابوالشیص در همین معنا می‌گوید:

مَا فَرَّقَ الْأَحْبَابَ بَعْدَ	اللَّهِ أَلَا الْإِبِلُ
وَالنَّاسُ يَلْحُونُ غُرَا	بَ الْبَيْنِ لَمَّا جَهَلُوا
وَمَا غُرَابُ الْبَيْنِ	لَا نَاقَهُ أَوْ جَمَلُ

معنی: پس از خداوند کسی جز شتر باعث جدایی و دوری نشد. مردم از روی جهالت کلاغ را باعث دوری می‌پندارند در حالی که شتر همان کلاغ جدایی است.

السبتی بر این باور است که حازم قرطاجنی با افزودن «من قد حدا» به شعر خود زیبایی بخشیده است؛ زیرا معمولاً مردم گناه جدایی را بر گردن کلاغ می‌اندازند و می‌گویند: (غراب البین). اما ابوالشیص کلاغ را بی‌گناه دانسته و گناه را بر گردن شتری انداخته که می‌کوشد شتابان به سوی معشوق راه سپرد. اما حازم قرطاجنی هم کلاغ و هم شتر را بی‌گناه می‌داند و گناه را بر گردن ساریان می‌اندازد که باعث این سفر شده است. (ر.ک: همان، ۲۲۲-۲۲۴) و در مثال دیگر:

فَقَيْدَ الْغُصْنِ بِقَيْدِ فَضِّهِ	قَد دَارَ حَوْلَ السَّاقِ مِنْهُ وَ التَّوَى
سَلَسَلُ مَا اعْتَقِلَ الْغُصْنَ لَهَا	عَنِ الْمِرَاحِ مَعْقِلٌ وَلَا اعْتَقَى

السبتی در شرح این ابیات حازم می‌گوید تشبیه قطرات آب روی شاخه‌های درخت به خلخال و گردنبند در بین شاعران مرسوم است مانند این بیت شاعر:

كَأَنَّ يَدًا صَاعَتْ هُنَاكَ لِسَاقِهِ	مِنَ الْفَضِّهِ الْبِيضَاءِ قَيْدًا مُسَلْسَلًا
---	---

اما حازم در ابیات خود این تشبیه را مفصل و به زیبایی توضیح می‌دهد و می‌گوید: قطرات شبنم بر روی شاخه‌ها در سفیدی و احاطه کردن به مانند مروارید و زنجیر هستند؛ اما این

زنجیرها عذاب‌آور نیستند تا صاحب خود را بیازارند. در بند شدن شاخه‌ها به وسیله گردنبندها به خاطر تأثیری است که بر روی برگ درختان می‌گذارد و باعث رشد آن‌ها می‌شود. (ر.ک: همان، ۴۶۱، ۴۶۵)

از دیگر موازنه‌هایی که حازم را در آن برتر از دیگران می‌داند ابیات زیر است:

فَالْحَرُّ وَالْعَبْدُ الَّذِي شَيْمَتُهُ      شَيْمَةٌ حَرٌّ بِالْكَلامِ يَطْبِي  
وَالْعَبْدُ وَالْحَرُّ الَّذِي شَيْمَتُهُ      شَيْمَةٌ عَبْدٌ مَا لَهُ إِلَّا الْعَصَا

معنی: آزاده و برده‌ای که منش او به‌سان انسان آزاده‌ای است که با سخن منطقی قانع می‌شود و بنده و آزاده‌ای که منش او مانند برده‌ای است که جز با چوب دستی چیزی متوجه نمی‌شود.

این دو بیت مانند گفته بشار بن برد است:

الْحَرُّ يُلْحَى وَالْعَصَا لِلْعَبْدِ      وَ لَيْسَ لِلْمُحْلِفِ مِثْلُ الرَّدِّ

معنی: انسان آزاده به‌سادگی توجیه می‌شود و چوب دستی برای برده به کار گرفته می‌شود و برای سوگند خورنده چیزی مثل پاسخ‌گویی نیست و یزید بن مفرغ:

الْعَبْدُ يُفْرَعُ بِالْعَصَا      وَالْحَرُّ تَكْفِيهِ الْعَلَامَةُ

معنی: برده با چوب دستی قانع شود درحالی که انسان آزاده را اشاره‌ای بس است. و متنبی:

الْعَبْدُ لَيْسَ لِحَرٍّ صَالِحٍ بِأَخٍ      لَوْ أَنَّهُ فِي ثِيَابِ الْحَرِّ مَوْلُودٌ  
وَلَا تَشْتَرِ الْعَبْدُ إِلَّا وَالْعَصَا مَعَهُ      إِنَّ الْعَبِيدَ لِأَنْجَاسٍ مَنَاقِدُ

معنی: برده اگر هم در لباس آزاده‌ای متولد شود مانند برده صالح نیست. برده را هرگز بدون چوب دستی نخر؛ چرا که برده‌ها پلید و حيله‌گر هستند.

السبتی در مقایسه ابیات حازم با این شاعران می‌گوید: حازم معنا را کامل‌تر بیان داشته است؛ چرا که او در کنار واژه «حر» واژه «عبد» را نیز آورده است که اخلاق و منش‌اش همان اخلاق و منش «حر» است، پس آن اخلاقی که در نزد بسیاری از آزادگان یافت می‌شود در نزد

بندگان نیز می‌یابیم. چرا که از پیامبر پرسیده شد؟ آیا در این دین کسی از تو پیروی کرد؟ او گفت بله آزاده و برده به دین من روی آوردند. (ر.ک: همان، ۱۱۶۰، ۱۱۶۴)

از این رو می‌بینیم که او برای کامل بودن معانی اهمیت زیادی قائل است و از زیبایی و ظرافت معنای به کار رفته در شعر حازم ابراز شگفتی می‌کند.

### برتری دادن برخی شاعران بر حازم

نمونه‌هایی که السبّتی در این باب آورده نشان‌دهنده نگاه منصفانه او می‌باشد؛ چرا که در قضاوت و نقد به یک نگاهی یک سویه نداشته است. از جمله موازنه‌هایی که السبّتی در آن سخن به درازا کشانده، موازنه بین حازم و عنتره است که در مورد ابیات زیر از حازم آورده است:

تَبَاعَمْتُ فِيهِ الظُّبَاءُ وَ انْتَجَى	ذُبَابُهُ الحَوْلَى أَحْفَى مُتَّجَى
أَلْقَى ذِرَاعاً فَوْقَ أُخْرَى وَ حَكَى	تَكَلَّفَ الأَجْدَمَ فِي قَدْحِ السَّنَا
كَأَنَّمَا النُّورُ الذی يَفْرَعُهُ	مُقْتَدِحاً لَزْنَدِهِ سَقَطُ وَرَى

این ابیات برگرفته از دو بیت زیر از عنتره است:

وَ خَلَا الذُّبَابُ بِهِ يُعْنَى وَ حَلَدَهُ	هَزَجاً كَفَعَلِ الشَّارِبِ المُتَرَنَّمِ
عَرْداً يَحْكُ ذِرَاعَهُ بِذِرَاعِهِ	فَعَلَ المُكِيبَ عَلَى الزَّنَادِ الأَجْدَمِ

معنی: مگس را می‌بینی که با خود خلوت نموده و آواز می‌خواند و همانند انسان مست می‌لرزد. در حالی که دو دستش را به هم می‌مالد صدایی برمی‌آورد که به مانند کسی است که سنگ چخماق را بر هم می‌ساید.

تشبیه مگس به انسان مست و شباهت حرکت دستان مگس به ساییدن سنگ چخماق از ابداعات عنتره به شمار می‌رود و کسی پیش از او چنین تشبیهی را به کار نبرده است. (همان: ۱۰۳۸) این گفته السبّتی یادآور سخن جاحظ است که می‌گوید: «در شعر قدیم و جدید نیک نگریستم و جز این دو بیت عنتره، تمامی معانی‌ای که برخی از برخی دیگر اخذ کرده بودند سرقتی بیش نبود (الحصری، بی‌تا: ۷۳۹). و در ادامه السبّتی می‌گوید: سرآمدان شعر، شعر عنتره را از شعرهای منحصر به فرد و دارای معانی‌ای می‌دانند که تاکنون بر زبانی جاری نشده است



و حازم به تشبیه عنتره دست درازی نموده است و اگر هم خواسته باشد تشبیهی نزدیک به تشبیه او بگوید، ضعف آن آشکار است. هر دو شاعر در این تشبیه قصد نوآوری داشته‌اند و چون حازم خواسته بر نوآوری خود بیافزاید (کأنما النور الذی یقرعه) را آورده است. پر واضح است که جایز نیست از معانی زبان‌آور و نیکویی مانند تشبیه عنتره اخذ شود، جز زمانی که افزایشی آشکار و جدید به آن اضافه شود تا برتری معنای دوم بر اول آشکار گردد، در غیر این صورت جز رسوایی برای او فایده‌ای در پی ندارد. (السبتی، ۱۴۱۸: ۱۰۴۰).

از دیگر موازنه‌هایی که السبتی آورده و حازم را در آن مورد انتقاد قرار داده است ابیات زیر می‌باشد.

قد أصبحتْ دولته تَخْتالُ مِنْ	إقباله فی جده لا تُتَضَى
ما زالَ یملی المَلوانَ نَصْرَه	و سیفه یخْتَطُّ ما یملی المَلّا
خَطَّ النَّدی فی کفه خطًّا به	ذکر سَمَاحِ حاتمِ قد امتَحَى

معنی: حکومت او به خاطر بخت و اقبال بلندش از بین رفتنی نیست. روز و شب او را یاری می‌کنند و شمشیر او هر آنچه را که روزگار می‌خواهد می‌نگارد. بخشش در کف دستان او خطی نوشته است که بخشش حاتم را محو کرده است.

حازم این ابیات را از ابو العشائر حمدانی گرفته که می‌گوید:

أأخا الفوارس لو رأیتَ مَواقِفی	و الخیلُ من تحت الفوارس تَنحطُ
لَقَرأتَ منها ما تَخَطُّ یَدُ الوَعی	و البیضُ تَشکُلُ و الأسنه تَنقُطُ

معنی: ای دلیر مرد آن گاه که اسبان در زیر سواران بر زمین فرو می‌غلطیدند اگر مرا می‌دید می‌دانستی که چگونه دست دست جنگ (سرنوشت را) می‌نویسد و شمشیرها حرکت- گذاری و نیزه‌ها نقطه‌گذاری می‌کنند.

السبتی در نقدی که بر شعر حازم نوشته می‌گوید: «هرچند که شعر حازم از لحاظ معنا در درجه پایین‌تری است، اما در آنجا که حازم بین «املا» و ملوان «روز و شب» تجانس برقرار نموده است آن را به شیوه‌ای نیکو از ابوالعشائر اخذ کرده است و از این رو، کار او تا حدودی مورد قبول واقع می‌گردد» (همان: ۱۵۷۵).

## سرقت‌های ادبی

مقوله سرقت‌های ادبی را می‌توان وجه اشتراک همه ناقدان و چه بسا میدان مسابقه‌ای دانست که ناقدان در آن به رقابت می‌پردازند تا میزان حفظیات خود از اشعار عربی را به رخ رقیبان بکشند. احسان عباس در این باره می‌گوید: «نخستین انگیزه در پیدایش این بحث به ارتباط بین نقد و فرهنگ و تلاش ناقد برای اثبات گستردگی دانش خود بر می‌گردد. دومین انگیزه این است که متقدمان تمامی معانی را به کار گرفته‌اند و متأخران به‌ناچار باید دست به خلاقیت بزنند و معانی جدیدی خلق نمایند، به همین خاطر یا معانی را از قدما می‌گیرند و یا از معانی قدیم، معنایی جدید خلق می‌کنند. بر این اساس شاعران جدید در میزان توانایی‌شان در این زمینه با یک‌دیگر متفاوت‌اند؛ برخی از معنای نخست می‌کاهند برخی بر آن می‌افزایند و برخی نیز معنایی را خلق می‌کنند که کسی بدان دست نیافته است و به قولی دست به خلاقیت و نوآوری می‌زنند» (عباس، ۱۹۹۷: ۶۷۱).

محمد مندور نیز در این خصوص می‌گوید: بحث سرقت به دو دلیل از زمان ابوتمام مطرح شد: دلیل اول جبهه‌گیری و خصومت شدید علیه ابوتمام بود؛ چرا که مسأله سرقت به عنوان سلاحی قوی علیه این شاعر به کار گرفته شد و کتاب‌های زیادی برای اثبات سرقت‌های او و بحتری نوشته شد. نویسندگان در قبال نوگرایی ابوتمام و ساختار و قالب شعر بحتری تعصب داشتند؛ یعنی دو گروه طرفداران کلاسیک‌ها و نوگرایان به وجود آمدند. دلیل دوم: پس از آن‌که طرفداران ابوتمام گفتند شاعر آنها سبکی نو ابداع کرده و در آن صاحب‌نظر گشته است، مخالفان او نتوانستند ادعای آنها را رد کنند، جز این‌که به جستجوی سرقت‌های شاعر بپردازند تا اثبات کنند شعر او ابداعی نداشته است (ر.ک: مندور، ۱۹۷۲: ۳۵۷ - ۳۵۸).

مقوله سرقت‌های شعری و شواهد آن در نزد السبئی با بحث موازنه‌ها آمیخته است، به همین خاطر در شرح او بر کتاب مقصوده شواهد بسیاری در این باره بیان شده است، اما پر واضح است که السبئی به مفهوم سرقت ادبی به همان معنای معروف در نزد بسیاری از ناقدان مبنی بر این‌که بخش اعظم شاعران سرقت ادبی می‌کنند تمایل دارد و دلیلی که می‌تواند گفته‌ها را اثبات کند این است که او هیچ بیتی از حازم را فرو نگذاشته، مگر این‌که منبع اصلی آن را قرآن، سنت، سایر شعرا و یا حتی گفته‌ای منشور باشد مشخص کرده است. السبئی در شرح

خود مبحثی را به صورت جداگانه با عنوان «السرقات» نیاورده است بلکه از این بحث در ذیل موضوع تضمین یاد کرده و به جای واژه سرقت از اصطلاحات ذیل استفاده کرده است:

۱. أخذ(السبتي، ۱۴۱۸: ۵۸۵). ۲. إحتذاء(همان: ۳۶۳). ۳. إهداء(همان: ۱۶۰). ۳.
- عكس(همان: ۲۰۰). ۴. مشابهت (همان: ۱۴۰۸). ۵. كقول فلان (همان: ۱۱۱). ۶. ذهب مذهب فلان (همان، ۶۳۰). ۷. نزع منزع فلان (همان: ۹۱۵). ۸. نيهه عليه (همان: ۱۳۲۵). ۹. ينظر هذا المعنى (همان: ۱۳۱۶). ۱۰. اصل المعنى (همان: ۱۰۰۰).

### نتیجه‌گیری

با بررسی شیوه‌های نقدی السبتي مشخص می‌شود که او در اصول نقد خود روش ذوقی را در پیش گرفته است یعنی ملاک نقد او در مورد شرح و نقد مقصوده حازم ذوق بوده است. در نقد السبتي روحیه اسلامی بر آن حاکم است و ناقد بدون جانبداری از متقدمان یا نوگرایان و با رعایت جانب انصاف به نقد پرداخته است. نقد دقیق و احاطه کامل به معانی، بر ارزش دیدگاه‌های نقدی او افزوده است. السبتي در بیان جایگاه لفظ و معنا از طرفداران معنا است البته به طور کامل منکر جایگاه لفظ نمی‌شود و نیم‌نگاهی به اهمیت لفظ و معنا در کنار هم دارد. او در موازنه میان شاعران جانب انصاف را رعایت می‌کند؛ به گونه‌ای که از هیچ‌یک از متقدمان به خاطر تقدم آنها جانبداری نمی‌کند و از ارزش متأخران نمی‌کاهد و در مورد حازم نیز جانب عدالت را رعایت می‌کند و در عین بیان برتری‌های او از کاستی‌هایش نیز غافل نمی‌ماند. از نمونه‌هایی که گفته شد می‌توان به بی‌طرفی السبتي در بیان دیدگاه‌های نقدی خود پی برد؛ چرا که او حتی یک بیت را بدون تعیین مبدع و صاحب اصلی آن رها نکرده است. در بحث سرقت‌ها از واژه سرقت استفاده نمی‌کند و به جای آن واژه‌هایی همچون اخذ، ضمن، أشار، نظر و سایر واژه‌های هم‌معنای آن را به کار می‌گیرد.

### کتابنامه

القرآن الکریم.

ابن الخطیب، لسان‌الدین، (۱۴۲۴)، الإحاطه فی أخبار الغرناطه، شرح یوسف علی الطویل، چاپ سوم، بیروت: دار الکتب العلمیه.

- بجہ، زکیہ، (١٤٢٦)، النقد التطبیقی عند الجاحظ کتاب الحيوان نموذجاً، الجزائر: جامعه الحاج الخضر.
- الجاحظ، عمرو بن بحر، (بی تا)، البیان و التبيين، جلد اول، تحقیق و شرح محمد هارون، بیروت: دارالجيل.
- ، (١٩٦٩)، الحيوان، تحقیق عبد السلام هارون، جلد سوم، چاپ سوم، بیروت: دار الكتاب العربی.
- الحصری القيروانی، أبو إسحاق إبراهيم بن علی، (بی تا)، زهر الآداب و ثمر الألباب، تحقیق علی محمد البجاوی. چاپ دوم. قاهره: دارالفکر العربی.
- السبتی، ابوالقاسم، (١٤١٨)، رفع الحجب المستوره عن محاسن المقصوره، تحقیق و شرح محمد الحجوی. المملكة المغربیه: وزاره الاوقاف و الشؤون الإسلامیه.
- العلوی، ابن طباطبا، (٢٠١١)، عيار الشعر، تحقیق طه الحاجری و محمد زغلول سلام، اسکندریه: منشاه المعارف.
- العماری، علی محمد حسن، (١٤٢٠)، قضیه اللفظ و المعنی و أثرها إلى عهد السکاکی. چاپ اول. قاهره: مکتبه وهبه.
- أبوزید، علی ابراهیم (١٤١٣)، دراسه ادبیه لشعر طرفه بن العبد و شرح دیوانه، چاپ اول، بیروت: مؤسسه عزالدین.
- عباس، إحسان، (١٩٩٧)، تاریخ النقد الأدبی عند العرب، چاپ دوم، عمان: دار الشروق للنشر و التوزيع.
- المقدسی، حافظ عبدالغنی عبدالواحد بن علی، (١٩٨٩)، تحقیق احسان عبدالمنان الجبالی، چاپ اول، عمان: المکتبه الاسلامیه.
- مندور، محمد، (١٩٧٢)، النقد المنهجي عند العرب، چاپ دوم، القاهره: دار نهضة مصر للطبع والنشر.
- المیدانی، عبدالرحمن حسن حبنکه، (١٤١٦)، البلاغه العربیه أسسها و علومها و فنونها، جلد اول، چاپ اول، بیروت: دارلقلم.
- هداره، محمد مصطفی، (١٩٥٨)، مشكله السرقات الأدبیه فی النقد العربی، القاهره: مکتبه الأنجلو المصریه.